

# میوه بی تخمه!

آدم ، حقیقت را میوه بی تخمه میدانست  
حقیقت را بینشی میدانست که باید از آن کام برد و به آرامش رسید

،

و میوه های بهشت را که میخورد ،  
تخمه هایش را با نفرت از دهان بیرون میافکند ،  
و میگفت که چرا خدا در میوه های به این شیرینی ،  
سنگهای دندان شکن گذاشته ،  
ولی ابلیس میدانست که میوه نرم ، زهدان تخمه سنگین است .  
و تخمه «میوه بینش» ، « پرسش » دندان شکنست !  
ابلیس ، تخمه هائی را که آدم با خشم از دهان بیرون میافکند ،  
در زمینی دیگر کاشت و بهشتی دیگر آفرید .  
که میوه های بی سنگ ، و بینش ها بی سؤال بودند !  
و آدم که از میوه های بهشت خدا ، بیزار شده بود ،  
پشت به بهشت خدا کرد ،  
و به سراغ بهشت ابلیس رفت ،  
که کام را شیرین میکرد و آرامش میبخشید ،  
و میوه بینش در خود ، هیچ تخم پرسشی نداشت .  
او از کاشتن رنج آور تخمه ، و پرورش آن ،  
و خطرهای کشت و کار ، بیزار بود  
و از آن پس در بهشت ابلیس ماند ،  
که « معرفت بی سؤال » داشت .

او حقیقت را ، «میوه بی تخمه» میدانست ،  
و حقیتهای بی سؤال را ، مصرف میکرد  
و نمیدانست که حقیقت ، آنگاه آفریننده است ،  
که تخمه اش ، سؤال باشد ،  
و معرفتی که از آن سؤال پیدایش نمییابد ، حقیقتی هم ندارد  
او بهشت ابلیس را ، بهشت خدا نامید ،  
و نام بهشت خدا را دوزخ گذاشت !